نیمهٔ‌پنهان
(۳۶)
۳۰۸۶
دفتر پژوهش‌های موسسه کیهان

**خادمان سلطه**

# دستور اعلیحضرت است که ایشان رأی بیاورد!

### پاداش شاهانه

همان‌طور که از مفاد اسناد به جای مانده از ساواک پیداست، مدیران یا سردبیران نشریات از رهگذر اخباری که در مجله‌ها و روزنامه‌ها به نفع اشخاص با نفوذ و قدرتمند به چاپ می‌رساندند، مورد تفقد قرار گرفته و خود نیز پاداششان را با انواع هدایا و حتی نمایندگی مجلس می‌گرفتند.

به استثنای عباس شاهنده مدیر نشریه فرمان که تلاش کرد نمایندگی مردم بیجار را به دست بیاورد و با تهدید و ارعاب سرانجام نیز آرای مردم را به دست آورد اما به دلیل رد صلاحیت نتوانست وارد مجلس شود، دیگر سردبیران نشریات که برای نمایندگی اشتیاق داشتند، به وعده شخص شاه و نخست وزیران وقت، بر کرسی نمایندگی مدت‌ها تکیه زدند و برای حفظ موقعیت سیاسی به هر خواسته‌ای از طرف دربار تن دادند.

محمدرضا به‌عنوان شخص شاه، در انتخاب نمایندگان مجلس و راهیابی آن‌ها نقش ویژه‌ای داشت. نظر مساعد او بود که باعث می‌شد دستگاه‌ها و ساواک از فرد مورد نظر حمایت کنند و در مواقعی که لازم بود، چشمشان را بر همه تخلفات ببندند. به همین جهت مطبوعات نه یک نردبان ترقی بلکه سکوی پرتاب افراد می‌شدند. در بین مدیران نشریات به نام‌های زیادی برخورد می‌کنیم که از رهگذر مقالات چاپلوسانه برای مقامات ساواک و دربار و به‌خصوص شخص شاه به نمایندگی مجلس رسیدند. دکتر مصطفی مصباح‌زاده مدیر روزنامه کیهان، مهندس علی‌اکبر صفی‌پور مدیر مجله امیدایران ، مهندس عبدالله والا مدیر مجله تهران مصور، جهانگیر تفضلی مدیر روزنامه ایران ما، عباس مسعودی مدیر روزنامه اطلاعات و افراد بسیار دیگری را می‌توان نام برد که از این راه وارد مجلس شورای ملی شدند.

ارتشبد حسین فردوست درباره راهیابی مصباح‌زاده مدیر روزنامه کیهان به مجلس می‌نویسد:

«مصباح‌زاده فرد بسیار مقام‌پرستی بود. یکبار دیگر به من مراجعه کرد و خواستار شد که از بندرعباس وکیل شود (برای دوره چهاردهم). به محمدرضا گفتم و گفت به فرمانده ژاندارمری بندرعباس دستور لازم را بده. مصباح‌زاده رفت و فرمانده ژاندارمری را ـ که یک سرهنگ بود ـ نزد من آورد. گویا قبلاً او را دیده بود و روابط خوبی داشتند. به سرهنگ فوق گفتم که دستور اعلیحضرت است که به ایشان کمک کنید تا رأی بیاورد. سرهنگ هم گفت: «اطاعت می‌شود!» ولی ظاهراً همان موقع سفارت انگلیس فرد دیگری را کاندید کرده بود {عبدالله گله‌داری} و مصباح‌زاده موفق نشد، ولی در دوره‌های بعد با توصیه محمدرضا توانست به مجلس راه یابد.»

در سند دیگری در خصوص دیگر نماینده مجلس شورا علی‌اکبر صفی‌پور آمده است:

«قبل از ظهر روز یکشنبه گذشته علی‌اکبر صفی‌پور نماینده مجلس شورای ملی و مدیر مجله امید ایران در یک مذاکره خصوصی به یکی از نمایندگان که مدیر روزنامه نیز می‌باشد اظهار داشته هم اکنون از پیش یک مقام مؤثر انتظامی می‌آیم و با آن راجع به وضع انتخابات مجلس صحبت می‌کردم و مقام مزبور به من گفته است اعلیحضرت به دو حزب (منظور احزاب ایران نوین و مردم) اختیار تام داده‌اند که با مسئولیت خود از روی سهمیه معینه وضع کاندیداها را روشن نمایند و لذا کاندیداها باید با رهبران احزاب کنار بیایند. صفی‌پور اضافه نموده تصور می‌کنم در انتخابات آینده قصد دارند مرا کنار بگذارند و لذا تصمیم دارم با آقای هویدا نخست‌وزیر ملاقات و از ایشان بخواهم که بروند نزد اعلیحضرت و وساطت کنند. صفی‌پور از مخاطب خود درخواست نموده که در صورت لزوم سفارش او را به آقای هویدا بنماید.»

***محمدرضا به‌عنوان شخص شاه، در انتخاب نمایندگان مجلس و راهیابی آن‌ها نقش ویژه‌ای داشت. نظر مساعد او بود که باعث می‌شد دستگاه‌ها و ساواک از فرد مورد نظر حمایت کنند و در مواقعی که لازم بود، چشمشان را بر همه تخلفات ببندند.**

***دکتر مصطفی مصباح‌زاده مدیر روزنامه کیهان، مهندس علی‌اکبر صفی‌پور مدیر مجله امیدایران ، مهندس عبدالله والا مدیر مجله تهران مصور، جهانگیر تفضلی مدیر روزنامه ایران ما، عباس مسعودی مدیر روزنامه اطلاعات و افراد بسیار دیگری را می‌توان نام برد که از این راه وارد مجلس شورای ملی شدند.**

**صفحه پاورقی**
**روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه منتشر می‌شود**
**تلفن: ۳۵۲۰۲۱۱۳**
**Research@kayhan.ir**

---

نیمهٔ‌پنهان
(۱۳)
۳۰۸۵
دفتر پژوهش‌های موسسه کیهان

**ادوارد براون؛ جاسوس MI6 در پوشش «شرق‌شناس»**

# تحریف شیعه در عقاید براون

فتح‌الله (یکی از بابیان) به سخن درآمد و گفت حضرت فرنگی تمام این افکار و تصورات که شما درباره خدا دارید و هکذا تردید و شکی، اگر داشته باشید از شماست و شما خالق آن افکار و مقدمه تردیدها هستید و آن‌ها مخلوق شما می‌باشند و لذا شما پروردگار آن‌ها هستید. بعد از این مقدمه انتظار داشتم که فتح‌الله از این نتیجه‌ای بگیرد ولی او گفت حضرت مسیح روح‌الله بود یعنی روح خداوند بر او دمید و ساطع شد و سپس روح او از وی به فرنگی‌ها منتقل گردید. روزی از حضرت نقطه پرسیدند که فرنگی‌ها چه کسانی هستند و او جواب داد که فرنگی‌ها روح مسیح هستند و بنابراین شما امروز روح مسیح هستید و به همین دلیل خدا می‌باشید. گفتم این‌طور صحبت نکنید و خدا نکند که من خود را مسیح و خدا بدانم برعکس من خویش را کوچکترین خدمتگزار کسانی می‌دانم که به مسیح اعتقاد واقعی دارند.

شیخ ابراهیم گفت که پیغمبر اسلام اظهار داشت بدرستی که من بشری مثل شما هستم و منظور او از این گفته این بود که بتواند ما را انسان بکند زیرا هدف تمام پیغمبران گذشته و امروز این بود و هست که ما را انسان بکنند و خود من در عکره از بهأ شنیدم که گفت من مایلم که تمام مردم مثل من بشوند و اگر کسی بگوید که بهأ به مقامی رسیده که دیگران نمی‌توانند خود را به آن برسانند جاهل بلکه دیوانه است.

شیخ ابراهیم این را گفت و با غضب نظری به اطراف مجلس انداخت که بداند آیا کسی هست که با او مخالفت نماید ولی کسی حرف مخالف نزد و او چنین به گفته خود ادامه داد: روی پیشانی هر کس یکی از این دو جمله نوشته شده است (هذا مؤمن) یا (هذا کافر) و من اکنون روی پیشانی شما می‌بینم که نوشته شده است (هذا موء...) و هرگاه نواری را که روی چشم خود بسته‌اید بگشایید قطعاً بقیه جمله نمایان خواهد گردید و (هذا مؤمن) کامل خواهد شد.

و بعد صدای خود را بلندتر کرد و با لحن مخصوصی گفت جناب صاحب... حضرت فرنگی وقتی که شما به فرنگستان مراجعت می‌کنید باید در صدد برآیید و تمام مردم فرنگستان را مؤمن کنید.

شیخ ابراهیم مدتی به همین منوال صحبت کرد و من از حرارتی که او از خویش نشان می‌داد قدری متحیر و از اظهارات و عقیده او ناراحت بودم اما از فصاحت بیان وی قدری خوشم می‌آمد و درحالی‌که او مشغول صحبت بود، در دل به خویشتن می‌گفتم که این‌ها چه می‌گویند و اساس گفته و حرف حساب این‌ها چیست؟ در این‌که بعضی از این‌ها ممکن است واقعاً مؤمن به دین خود باشند و با صداقت و فداکاری از آن طرفداری نمایند تردید نیست ولی اگر فراموش نکرده باشم عقیده‌ای که این‌ها ابراز می‌کنند آیا همان عقیده کهنه مزدک و المقنع نیست؟ آیا عقیده آن‌ها به عقیده (پیرمرد کوهستان) که در قبال برندگی خنجر طرفداران او تمام سرداران و بزرگان شرق و غرب از پا در می‌آمدند شباهت ندارد. آیا این همه که من مایل به اطلاع از دیانت بابی‌ها بودم بالأخره باید به این‌جا برسد که ببینم دیانت آن‌ها یک نوع انسان‌پرستی و بت پرستی است؟ یا این‌که این‌ها بابی نیستند بلکه کماکان مسلمان می‌باشند منتها مسلمانانی هستند که مانند بعضی از متفکرین گذشته عدم اعتقاد به خداوند را در لفافه اصطلاحات مخصوص پیچانده و خود را با افکار ماورالطبیعه مشغول کرده‌اند.

ما تا مدتی بعد از نصف شب، مشغول صحبت بودیم و در آن موقع برای صرف شام از چهار فصل به اطاق دیگری رفتیم. وقتی که غذا صرف شد، شیخ ابراهیم دوباره شروع به صحبت کرد ولی این مرتبه صحبت او طوری کفرآمیز بود که من با نفرت از جا برخاستم و میهمانان هم از جابرخاستند و همه مجدداً به چهار فصل آمدیم.»

***براون: وقتی که غذا صرف شد، شیخ ابراهیم( از بابیان) دوباره شروع به صحبت کرد ولی این مرتبه صحبت او طوری کفرآمیز بود که من با نفرت از جا برخاستم و میهمانان هم از جابرخاستند و همه مجدداً به چهار فصل آمدیم.**

حسن تقی‌زاده از جمله شبه روشنفکران ایرانی شیفته فرهنگ غرب بود. وی اعتقاد داشت ایرانیان باید از فرق سر تا نوک پا غربی شوند. براون با وی نامه‌نگاری می‌کرده است.

براون در توجیه بیان این مطالب حتی مجبور به تناقض‌گویی می‌شود و می‌نویسد:

«اگر چه ادله بهایی‌ها تأثیری در من نکرد و نتوانست اثری در عقیده مذهبی من نماید ولی به‌طور کلی از اظهارات آن‌ها راضی بودم؛ زیرا دیدم بدون پرده و از روی صداقت صحبت کردند و با این‌که نتوانستند به بعضی از ایرادهای من جواب منطقی بدهند اما توضیحات آن‌ها دور از خرافات بود و مرا با محبت پذیرفتند.»

با این همه براون چهره دوگانه‌اش را حتی برای بابیان آشکار نمی‌کند و وقتی به آن‌ها می‌رسد، این گونه ابراز احساسات می‌کند:

«من نسبت به آیین شما احساسات موافق دارم و می‌خواهم در باره‌اش بیش‌تر بدانم. همه این، پیروی عیسی(ع) را به یاد من می‌آورد، نه پیروی اسلام را.

و در جایی دیگر همذات پنداری را که مسیحیان نیاز دارند تا با بابیان همدردی کنند این گونه بیان می‌کند:

«فهمیدم که بهایی‌ها بیش از مسلمین به شرح حال مسیح و انجیل وقوف دارند و مذهب مسیح را خیلی نزدیک مذهب خود می‌دانند.»

این نوشته در میان انگلیسی‌ها ـ اروپائیان چه قضاوت و نگاهی را نسبت به ایرانیان پدید می‌آورد؟ مطالبی که در ایران از سوی افراد دوراندیش و فهیم نشانه نفاق و فریبکاری براون است. اما آیا اروپائیان خاصه انگلیسی‌ها می‌توانند براون را مأمور بدانند؟ و حرکت او را تخریب فرهنگ و سنت و تمدن یک ملت بشمارند؟

### تحریف شیعه در عقاید براون

گوبینو در کتاب «فلسفه و ادیان در آسیای مرکزی» مطلبی نوشته شده بود که بعدتر توسط براون مورد استفاده قرار گرفت. گوبینو عقاید قدیمی ایرانیان را درباره داشتن جنبه آسمانی و الهی سلاطین ساسانی ریشه اصلی عقاید شیعه در باب امامت و عصمت و طهارت ائمه اطهار(ع) دانسته و ازدواج امام حسین(ع) را با شهربانو عامل سرایت آن عقیده ایرانی در اندیشه شیعه به‌شمار آورده است.

براون نظریه گوبینو را تأیید می‌کند و می‌نویسد:

«نگارنده معتقد است که حق با گوبینو بوده است، آن‌جا که می‌گوید ایرانیان سلطنت را حق آسمانی و موهبت الهی می‌دانستند که در دودمان ساسانی به ودیعه قرار گرفته بود و این عقیده تأثیر عظیمی در سراسر تاریخ ادوار بعدی ایران داشته است، علی‌الخصوص علاقه شدید ایرانیان به مذهب تشیع تحت تأثیر همین عقیده است که محکم به مذهب تشیع چسبیده‌اند، انتخاب خلیفه یا جانشین روحانی پیغمبر(ص) هر اندازه نزد عرب دموکرات امری طبیعی بود، در نظر اهل تشیع غیرطبیعی می‌نمود و جز ایجاد بیزاری اثر دیگری نداشت و خلیفه دوّم سنت و جماعت هم بدان سبب نزد شیعه مورد شماتت می‌باشد که امپراطوری ایران را نابود ساخت، کینه ایرانیان نسبت به عمر گر چه در لباس مذهب ظاهر شد، محل هیچگونه شبهه و تردید نیست. به عقیده ایرانیان حسین بن علی(ع) که پسر کوچک فاطمه زهرا(س) بنت نبی‌اکرم(ص) می‌باشد، شهربانو دختر یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی را به حباله نکاح در آورد و بنابراین هر دو فرقه بزرگ تشیع (امامیه و اسماعیلیه) نه تنها نماینده حقوق و فضایل خاندان نبوتند، بلکه واحد حقوق و فضایل سلطنت نیز می‌باشند، زیرا نژاد از دو سو دارند. از بیت رسالت و از دوره ساسانی اگر چه جریان شرق‌شناسی در تحریف حقایق چه در میان اهل سنت و تشیع بر اساس ایجاد ائتلاف،تشتت، تحریف حرکت می‌کنند لذا علاوه بر ایندو شرق‌شناسی اصل جریان جنین است!»

تحلیل براون در دلیل گرایش و علاقه ایرانیان به شیعه تا چه حد درست و تا چه حد ناشی از بی‌اطلاعی است؟ و آیا واقعاً ایرانی‌ها به آن اندازه به خاندان پادشاهی و گذشته خود علاقه‌مند بودند که انتساب شهربانو را به پادشاهی ایرانی گرامی بدارند و خاندان علی(ع) را به واسطه این انتساب دوست داشته باشند؟

براون اگر چه در عصر خویش نویسنده‌ای بزرگ شمرده می‌شود و کتاب‌های بسیاری را درباره ایران به چاپ رسانده است، اما باید دانست که وی دانسته و نادانسته چنین حرکتی کرد که به نظر می‌آید عمد بودن این نوعی «کثری» ها جز و برنامه شرق‌شناسی ـ اسلام‌شناسی، ایران‌شناسی است. برای کسب آگاهی در خصوص شیعه و مسایل آن و نیز تاریخ صفویان به شدت در مضیقه بود و در نامه‌ای به تقی‌زاده می‌نویسد:

«این بعض از مسایل است که هنوز نتوانستم حل بکنم. هرگاه جنابعالی یا دیگری از ایرانی‌ها که مقیم آلمان می‌باشند می‌توانند حل بعض از این اشکالات بکنند بسیار ممنون و متشکر خواهم بود. اشخاصی که سابقاً می‌توانستم از ایشان بپرسم حالا یا مرحوم شده‌اند یا بیرون از حیّز مکاتبه، مثل حاجی نیاز کرمانی، مرحوم جناب حاجی میرزا یحیی و غیر هم از پیروان راه آزموده و سیر انفس و آفاق کرده...»

براون نه تنها از این جهت در مضیقه بوده، بلکه بدیهی است که اگر اطلاعاتی درست هم کسب می‌کرد، دلیلی برای درج تأکید بر آن‌ها نداشت؛ چرا که او وظیفه داشت در چارچوب مقاصد انگلستان حرکت کند.

*** براون نه تنها از جهت منابع در مضیقه بوده، بلکه بدیهی است که اگر اطلاعاتی درست هم کسب می‌کرد، دلیلی برای درج تأکید بر آن‌ها نداشت؛ چرا که او وظیفه داشت در چارچوب مقاصد انگلستان حرکت کند.**

---

نیمهٔ‌پنهان
(۱۴)
۳۰۸۸
دفتر پژوهش‌های موسسه کیهان

**واکاوی تاریخ سینمای ایران ■ سعید مستغاثی**

# وقتی جاسوسه آمریکایی سانسورچی پهلوی می‌شود!

### فعالیت اداره اطلاعات آمریکا برای سینمای ایران

اداره اطلاعات آمریکا پس از این در سال ۱۳۲۹ با همکاری دانشگاه سیراکیوز آمریکا، براساس اصل ۴ ترومن (یک قرارداد استعماری که اجازه می‌داد نیروهای آمریکایی تحت عنوان کمک‌های مالی و غیر مالی در دیگر سرزمین‌ها به جاسوسی و جمع آوری اطلاعات برای اجرای عملیات نظامی‌و غیر نظامی‌آمریکا و همچنین بسط فرهنگ آمریکایی اقدام ورزند) تشکیلاتی را برای تهیه و نمایش فیلم‌های خبری و آموزشی و مستند ایجاد کرد.

در آبان ماه ۱۳۲۸ تیمی‌از دانشگاه سیراکیوز به سرپرستی «جان ال همیلتون» با ۲۷ اتومبیل به همراه امکانات نمایش سیار فیلم وارد ایران شدند که ۴۰ اتومبیل دولتی نیز به آنها اضافه شدند. این گروه علاوه بر نمایش فیلم، فیلم‌های مستندی هم از نواحی مختلف ایران تهیه کردند. کارگردان این فیلم‌ها، معمولا شخصی به نام «همفری» بود و فیلمبرداران، «بایایان» و «محمد علی ایثاری» بودند. امور لابراتواری و چاپ هم در استودیو بدیع و یا «ایران فیلم» ابوالقاسم رضایی انجام می‌گرفت. بعدا فردی به نام «کالن لندیس» نیز به عنوان تدوین گر به آنها اضافه شد.

در واقع تصاویری که امروز توسط ماهواره‌ها از نقاط مختلف کشورها و سرزمین‌های مختلف جهت شناخت نقاط سوق الجیشی و مهم تهیه می‌شود در آن زمان توسط گروههای فیلمبرداری که تحت عنوان مستند ساز اعزام می‌شدند و یا توسط مستندسازان همان کشور که به خدمت سازمان‌ها و سرویس‌های اطلاعاتی و جاسوسی درمی‌آمدند، تهیه می‌گردید.

اختصاص نصف بودجه سفارت آمریکا در تهران در آن سالها، به فعالیت‌های اداره اطلاعات این کشور، که در بعضی گزارش‌های رسمی‌آن دوره منعکس است، نشان از اهمیت تهیه و پخش فیلم‌های یاد شده برای آمریکا دارد.

تصور می‌شود در تاریخ معاصر ایران هیچ کشوری همانند ایالات متحده آمریکا در این سرزمین فعالیت رسانه ای نداشته است. فعالیت چند ساله تلویزیون ارتش آمریکا در تهران و انتشار مستمر بیش از دو دهه ماهنامه تمام رنگی و رایگان «مرزهای نو» در ایران، از آن نقاط حیرت‌انگیز در روابط دو کشور است که تنها در دوران استعمار کهنه و یا تاریخ کشورهای مشترک المنافع رویت می‌شود. مجله‌هایی مانند «مرزهای نو» از سوی اداره اطلاعات آمریکا در تیراژهای وسیع برای مراکز دانشگاهی و آکادمیک به طور رایگان ارسال می‌شد و تلویزیون ارتش آمریکا نیز به عنوان کانال آمریکا برروی کانال ۸ تلویزیون در شبانه روز تا ۱۰ ساعت برنامه پخش می‌کرد و انواع و اقسام سریال‌ها و شوهای آمریکایی را به خورد مخاطب ایرانی می‌داد.

شاهرخ گلستان، یکی از فیلمبرداران سینمای مستند ایران و فیلمبردار مخصوص شاه در گفت و گویی که چند سال پیش به همت سید کاظم موسوی انجام شد و بخشی از آن در شماره سوم نشریه «عصر اندیشه» به چاپ رسید، در مورد فیلم‌های مستند خبری اداره اطلاعات آمریکا می‌گوید:

«... فیلم‌های خبری ایران را در ابتدا اداره اطلاعات سفارت آمریکا می‌ساخت که شخصی به نام ایثاری مسئول آن بود و فیلم‌ها در استودیوی رضایی و بخشی از آن در لابراتوار بدیع ساخته شد. در شهرداری تهران هم به مدت کمی‌فیلم خبری ساخته شد که «جمشید شیبانی» آن را راه‌اندازی کرد. هنرهای زیبا هم شروع به تولید فیلم اخبار هفته کرد که من هم مسئول ۶ فیلم اخبار هفته بودم...»

ملاحظه می‌شود که تعداد قابل توجهی از آغازگران و به اصطلاح پیشتازان سینمای مستند ایران در خدمت اداره اطلاعات آمریکا و سرویس‌های جاسوسی بریتانیا بودند! اداره اطلاعات آمریکا و گروه مستندسازش، به تدریج فعالیت‌های خود را به ۱۳ استان ایران گسترش داده و با نمایش فیلم و تهیه فیلم‌های کوتاه و مستند و همچنین برگزاری نمایشگاههای عکس، مردم نقاط مختلف این سرزمین را تحت تاثیر قرار می‌دادند.

***«نیلا کوک» با سمت مدیر قسمت نمایشات وزارت کشور، مسئولیت نظارت و سانسور برنامه‌های نمایشی اعم از تئاتر و فیلم را برعهده داشت. ضمن اینکه ماموران سفارت آمریکا با وی به عنوان نماینده رسمی‌اداره اطلاعات جنگی آمریکا به طور مدام در تماس بودند.**

### حاکمیت سانسور اشغالگران بر سینما و هنر ایران

وقتی در سالهای نخست دهه ۱۳۲۰، میلسپو (مستشار امریکایی) در سمت مدیر کل دارایی، اختیارات وسیعی از مجلس گرفت و بسیاری از مشاغل دولتی ایران را به اشغالگران آمریکاییان واگذار کرد، اداره اطلاعات جنگی آمریکا نیز در سال ۱۳۲۳ چند نفر را برای نظارت بر امور تبلیغاتی ایران، اعزام کرد. «هارولد پینتر»، خبرنگار پیشین یونایتد پرس و «داون وارد» و بالاخره نماینده رسمی‌اداره اطلاعات جنگی امریکا به نام «نیلا کوک» از جمله این افراد بودند که رسما به استخدام دولت ایران درآمدند. در واقع «نیلا کوک» اولین مسئول اداره سانسور وزارت کشور پس از شهریور ۱۳۲۰ و تسلط متفقین در ایران بود که وظیفه بررسی و کنترل فیلم‌ها را از دیدگاه کشورهای اشغالگر برعهده داشت.

جمال امید در کتاب «تاریخ سینمای ایران :۱۲۷۹-۱۳۵۷ » در این باره می‌نویسد:

«...حساسیت‌های کوک تنها محدود به حفظ منافع متفقین در ایران بود و توجهی نسبت به شعائر و برداشت‌های فرهنگی جامعه ایرانی نداشت...»

عزت‌الله انتظامی در گفت و گو با جمال امید که در همین کتاب به چاپ رسیده در خصوص «نیلا کوک» که برای دریافت اجازه متن پیش‌پرده‌های تئاتری که در سالهای دهه ۱۳۲۰ اجرا می‌کرده، ناچار از مراجعه به او در اداره نمایش وزارت کشور بوده است،چنین می‌گوید:

«...میس کوک فارسی مختصری می‌دانست لذا برای کنترل متن‌ها مشکل داشت. من در مراجعاتم، خودم متن پیش پرده و تصانیف را برایش می‌خواندم و بعد او متن‌ها را مهر می‌کرد. گاها من از غفلت او استفاده کرده و کاغذهای سفید را مهر می‌کردم و بعدا متن تصنیف‌های انتقادی و معمولا بر علیه دولت وقت را در آن وارد می‌کردم. البته در مراجعات ماموران شهربانی، اگرچه اجازه نامه را ارائه می‌کردم، اما موجب اعتراض و درگیری و توقف‌هایی در کار بود. میس کوک علاوه بر کنترل نمایشات ، پروانه نیز برای فیلم‌ها صادر می‌کرد...»

کوک بعد از اداره سانسور، استودیوی «احیای هنرهای ایران باستان» را تاسیس کرد! و در آنجا به تعلیم و اجرای نمایش‌های به اصطلاح آیینی ایران با ترکیبی از باله پرداخت و با گروهی که آماده کرد، برای اجرای برنامه طی دو سال سفرهایی به ترکیه، یونان، مصر، ایتالیا و هند انجام داد.

«نیلا کوک» با سمت مدیر قسمت نمایشات وزارت کشور، مسئولیت نظارت و سانسور برنامه‌های نمایشی اعم از تئاتر و فیلم را برعهده داشت. ضمن اینکه ماموران سفارت آمریکا با وی به عنوان نماینده رسمی‌اداره اطلاعات جنگی آمریکا به طور مدام در تماس بودند. تا اینکه «تی کوبلر یانگ» در ژانویه ۱۹۴۵ وارد ایران شد و به طور رسمی‌کار سرویس اطلاعات سفارت آمریکا را آغاز نمود. با آغاز به کار این سرویس اطلاعاتی، کار انجمن فرهنگی ایران و آمریکا که در ۱۹۲۳ به ریاست محمد علی فروغی شروع شده بود با حضور افرادی مانند عیسی صدیق (اولین رئیس دانشگاه تهران)، ابتهاج، حسین علاء(۱)، علی اصغر حکمت(۲) و الهیار صالح(۳) به همراهی میلسپو، شتاب بیشتری گرفت و به چاپ نشریات و نمایش فیلم و دیگر اقدامات به اصطلاح فرهنگی دست زد.

*** اداره اطلاعات آمریکا در سال ۱۳۲۹ با همکاری دانشگاه سیراکیوز آمریکا، براساس اصل ۴ ترومن تشکیلاتی را برای تهیه و نمایش فیلم‌های خبری و آموزشی و مستند ایجاد کرد.**
**در آبان ماه ۱۳۲۸ تیمی‌از دانشگاه سیراکیوز به سرپرستی «جان ال همیلتون» با ۲۷ اتومبیل به همراه امکانات نمایش سیار فیلم وارد ایران شدند که ۴۰ اتومبیل دولتی نیز به آنها اضافه شدند.**

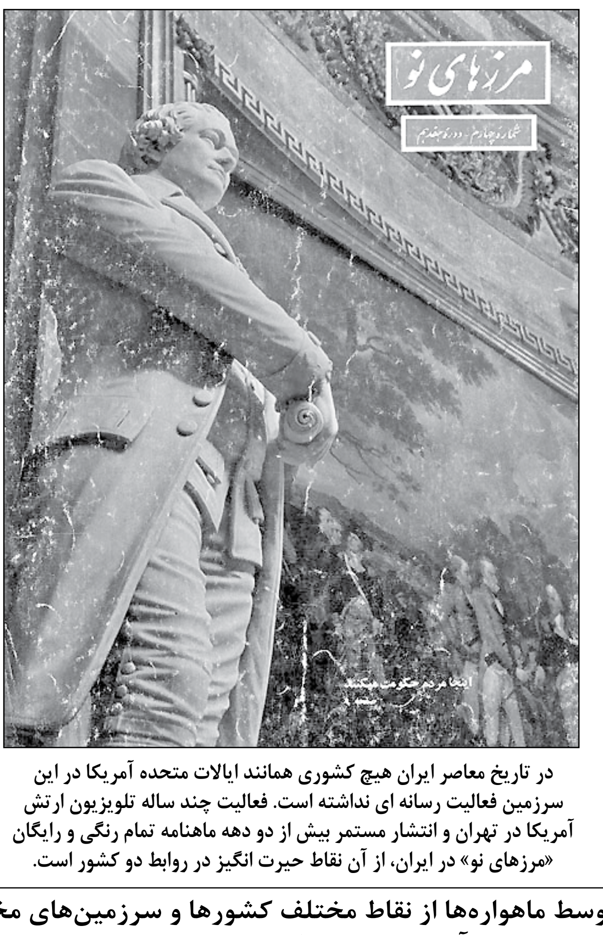

در تاریخ معاصر ایران هیچ کشوری همانند ایالات متحده آمریکا در این سرزمین فعالیت رسانه ای نداشته است. فعالیت چند ساله تلویزیون ارتش آمریکا در تهران و انتشار مستمر بیش از دو دهه ماهنامه تمام رنگی و رایگان «مرزهای نو» در ایران، از آن نقاط حیرت انگیز در روابط دو کشور است.

*** تصاویری که امروز توسط ماهواره‌ها از نقاط مختلف کشورها و سرزمین‌های مختلف برای شناخت نقاط سوق الجیشی و مهم تهیه می‌شود در آن زمان توسط گروههای فیلمبرداری که تحت عنوان مستند ساز اعزام می‌شدند و یا توسط مستندسازان همان کشور که به خدمت سازمان‌ها و سرویس‌های اطلاعاتی و جاسوسی درمی‌آمدند، تهیه می‌گردید.**

---

۱ - حسین علاء؛ وزیر مختار ایران در آمریکا و اسپانیا، نماینده مجلس شاهی، وزیر دربار و دو دوره نخست وزیری در دوران طاغوت بود.

۲ - علی اصغر حکمت؛ فراماسون و چند دوره وزیر فرهنگ و معارف در دوران رضا خان و محمد رضا، از عوامل اصلاحات اجباری رضاخان از جمله کشف حجاب و متحد الشکل شدن لباس‌ها و محدودیت روحانیت و ممنوعیت عزاداری‌های محرم و ... بوده است.

۳ - الهیار صالح؛ وزیر مالیه در کابینه‌های رضاخانی ، وزیر دادگستری در کابینه‌های محمدرضا، عضویت در جبهه ملی و از یاران مصدق، نمایندگی مجلس دوره بیستم شاهی پس از کودتا و ...را بر عهده داشته است.

---

نیمهٔ‌پنهان
(۲)
۳۰۸۷
دفتر پژوهش‌های موسسه کیهان

**اعدام‌های سال ۶۷ به روایت عضو سابق سازمان مجاهدین**

# چگونه منافقین در زندان علیه نظام کار تشکیلاتی می کردند؟

زمستان ۶۶ مجدداً به سالن جهاد برگشتیم و در سمتی دیگر از آن مستقر شدیم. همان موقع بالاخره عفو امام شامل حال من هم شد و حکمم با یک درجه تخفیف به ۶ سال تقلیل پیدا کرد. یعنی با احتساب ۴ سالی که در زندان سپری کرده بودم، بایستی دو سال دیگر آزاد می‌شدم. چندان احساس شادمانی نمی‌کردم. در واقع به زندگی در زندان عادت کرده بودم.

روزهایم در کارگاه و برخی مواقع در کتابخانه می‌گذشت و شب‌ها پای تلویزیون و سریال‌های آن دوران مثل هزار دستان و سال‌های دور از خانه، معروف به اوشین و بعضی وقت‌ها تماشای مسابقات جام جهانی و المپیک و بازی‌های آسیایی و... (در تابستان ۶۵ یکی دو ماه درگیر جام جهانی و بازی‌های آسیایی بودیم و در تابستان ۶۷ پای مسابقات المپیک و جام ملت‌های آسیا) حرف زدن با بچه‌ها و بالاخره خلوت‌های داخل حسینیه در هنگام نماز صبح و بعد، ماه رمضان که پس از سحری خوردن به کارگاه می‌رفتیم و چه کیفی داشت در آن حالت کار کردن. البته در ماه رمضان زودتر تعطیل می‌شدیم و بعد از ظهرها اگر نمی‌خواستیم برای افطاری (خارج از برنامه غذایی زندان) تدارکی ببینیم، اوقاتمان را با خواب لذت‌بخشی می‌گذراندیم تا ساعات قبل از افطار و همراهی با ترتیل قرآن رادیو... ایام محرم دو ماه سرتاپای حسینیه را سیاه‌پوش می‌کردیم و شب‌های تاسوعا و عاشورا دسته‌های عزاداری به راه می‌انداختیم و دور تا دور محوطه زندان تا بند بزهکاران افغانی می‌چرخیدیم، نذری آنها را می‌خوردیم و به سالن خودمان برمی‌گشتیم. یادم است در سال ۶۶، مسئله فاجعه مکه و کشتار جمعی از زائران ایرانی بیت‌الله الحرام هم پیش آمده بود و در نوحه‌ها به آن حادثه نیز اشاره می‌شد. اواخر عزاداری‌ها بود که غلام کویتی‌پور هم به حسینیه زندان آمد و دقایقی در عزاداری اباعبدالله الحسین همراهی‌اش کردیم.

نوروز ۶۷ مصادف با موشک‌باران شهرها بود و خیلی‌ها (از جمله نگارنده) در آن عید مرخصی گرفتند تا عید را در کنار خانواده‌شان بگذرانند. مرخصی‌هایی که اغلب تا یک هفته در نظر گرفته شده بود.

پس از بازگشت و در اردیبهشت ماه، یکی از به یادماندنی‌ترین ماه‌های رمضان را در سالن جهاد گذراندیم، در حالی که روزبه‌روز از سالن‌های دیگر بر جمعیت این سالن افزوده می‌شد و تعداد بیشتری تقاضای کار در کارگاه را می‌کردند.

خرداد ماه مصادف با جام‌جهانی بود و ساعات فراغت‌مان را پای تلویزیون و داد و بیداد و کرکری خواندن با بچه‌ها بر سر مسابقات و تیم‌های مورد علاقه‌مان می‌گذراندیم. خیلی زود، به تابستان رسیدیم و ماجرای پذیرش قطعنامه ۵۹۸ که باعث شگفتی خیلی‌ها شد. در همان ایام یعنی اوایل مرداد ماه ۶۷ باز هم تعداد زیادی از بچه‌ها مرخصی رفتند، مرخصی‌هایی که گاه تا یک هفته پیش‌بینی شده بود. این در حالی بود که پس از پذیرفتن قطعنامه، مجاهدین خلق با سوءاستفاده از موضوع آتش‌بس و با پشتیبانی ارتش صدام به کشور حمله کرده بودند. نمی‌دانم با چه استدلالی برخی خاطره‌نویسان و مدعیان به اصطلاح قتل‌عام در سال ۶۷، ادعا می‌کنند(۱) که نظام جمهوری اسلامی از مدت‌ها قبل طرح قتل‌عام را مد نظر داشته است در حالی که در آستانه این ماجرا تعداد زیادی از زندانیان مرخصی رفته بودند و برخی از آنها هم دیگر مراجعه نکردند و بعداً به مجاهدین خلق پیوستند.(۲)

بر اساس آنچه امثال ایرج مصداقی و برخی دیگر از خاطره‌نویسان مقیم خارج کشور در کتب منتشره خود درباره زندانیان نوشته‌اند،(۳) این موضوع که تشکیلات موجود در زندان، با سازمان مجاهدین در بیرون زندان ارتباط فعال داشته و از آن برای مقابله با نظام از درون زندان، خط می‌گرفته، موضوعی انکارناپذیر است. مصداقی در کتابش علناً به این موضوع اشاره می‌کند که از یک طرف بچه‌های تشکیلات زندان در مرخصی‌ها با عناصر سازمان در خارج از زندان، ارتباط برقرار می‌کردند و از طرف دیگر پیک‌های سازمان از خارج کشور به ایران می‌آمدند و با تلاش برای دستگیر شدن، خود را به زندان رسانده و خط و خطوط لازم را به تشکیلات داخل زندان منتقل می‌کردند.(۴) این تشکیلات آن‌چنان قوی بود که به تاسی از زندانیان مجاهدین خلق در زمان شاه، دست به بایکوت‌های وحشتناکی درون زندان می‌زدند که گاهی منجر به ضربات جبران‌ناپذیر روحی و روانی و سپس خودکشی زندانیان بایکوت شده می‌شد.(۵) نکته جالب این که خود این افراد به اعمال ضدانسانی‌شان در تشکیلات زندان اشاره دارند.

*** تشکیلات موجود در زندان، با سازمان مجاهدین در بیرون زندان ارتباط فعال داشته و از آن برای مقابله با نظام از درون زندان، خط می‌گرفته این موضوعی انکارناپذیر است. مصداقی در کتابش علناً به این موضوع اشاره می‌کند که بچه‌های تشکیلات زندان در مرخصی‌ها با عناصر سازمان در خارج از زندان، ارتباط برقرار می‌کردند.**

پس از پذیرفتن قطعنامه، منافقین با سوءاستفاده از موضوع آتش‌بس و با پشتیبانی ارتش صدام به کشور حمله کردند.

---

**۱- مثل خاطرات دکتر غفاری، شهرنوش پارسی‌پور یا کتاب «قتل‌عام زندانیان سیاسی» از انتشارات مجاهدین خلق و یا مقاله «صبا اسکویی» با عنوان «روزهای پر از رعب و وحشت سال... ۶۷».**

**۲- کسانی مانند فریبا عمومی و ه.فولادی و ح.حقانی به نقل از مقاله «تا طلوع انگور چند سال مانده.است؟» از احمد موسوی (از هواداران چریک‌های فدایی خلق - اقلیت که در سال ۶۰ به زندان افتاد و در حال حاضر در خارج کشور به سر می‌برد و کتاب خاطرات زندانش را با عنوان «شب به خیر رفیق» انتشار داده است)، سایت گویانیوز، جمعه ۳۰ بهمن ۱۳۸۳.**

**۳- کتاب خاطرات زندان ایرج مصداقی به نام «نه زیستن، نه مرگ»، جلد چهارم، تا طلوع انگور، ۱۳۸۳.**

**۴- کتاب خاطرات زندان، ایرج مصداقی به نام «زیستن، نه مرگ»، جلد چهارم، تا طلوع انگور، ۱۳۸۳.**

**۵- قسمت دوم از مقاله «تا طلوع انگور چند سال مانده است؟» از احمد موسوی، سایت گویانیوز،جمعه ۳۰ بهمن ۱۳۸۳.**